






آواز ساکيما

-  Ursula Nafula
-  Peris Wachuka
-  Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e Danesh Library)
-  dari
-  nivå 3

(utan bilder)



ساکیما با والدین و خواهر کوچک چهار ساله اش زنده گی می کرد. آنها روی زمین کشاورزی یک مرد ثروتمند زنده گی می کردند. کلبه ی پوشالی آنها در آخر ردیفی از درخت ها قرار داشت.

وقتی ساکیما سه ساله بود، بیمار شد و بینایی اش را از دست داد.
ساکیما پسر با استعدادی بود.

ساکيما کارهای زیادی انجام می داد که دیگر پسرهای شش ساله قادر به انجام آن نبودند. برای مثال، او می توانست با اعضای دهکده بنشیند و درمورد موضوعات مهم با آنها گفتگو کند.

والدین ساکیما درخانه‌ی مرد ثروتمند کار می‌کردند. آن‌ها صبح زود
خانه را ترک می‌کردند و دیروقت برمی‌گشتند. ساکیما و خواهر
کوچکش تنها می‌ماندند.

ساکيما به خواندن آهنگ علاقه داشت. روزی مادرش از او پرسید،
"ساکيما تو اين ترانه ها را از کجا ياد گرفتی؟"

ساکیما گفتم، "آنها خودشان فی البداهه می آیند. من آنها را در سرم
می شنوم و بعد می خوانم."

ساکيما علاقه داشت که برای خواهر کوچکش آواز بخواند، مخصوصاً، هر وقت خواهرش احساس گرسنگی می کرد. در حالی که او آهنگ مورد علاقه اش را می خواند، خواهرش به او گوش می داد. او با نوای آرامش بخش آواز سر تکان می داد.

خواهرش مرتب تکرار می کرد، "ساکیما می توانی دوباره و دوباره
برایم آواز بخوانی؟" ساکیما قبول می کرد و دوباره و دوباره آواز
می خواند.

یک روز، بعد از ظهر وقتی که پدر و مادرش به خانه بازگشتند، خیلی ساکت و آرام بودند. ساکیما فهمید که اتفاقی افتاده است.

ساکيما پرسيد، "چه اتفاقي افتاده، مادر، پدر؟" ساکيما متوجه شد که پسر مرد ثروتمند گم شده بود. مرد ثروتمند خیلی ناراحت بود و احساس تنهائی می کرد.

ساکیما به پدر و مادرش گفت، "من می‌توانم برای او آواز بخوانم. او ممکن است دوباره شاد شود." ولی پدر و مادرش با او مخالفت کردند. "او خیلی ثروتمند است. تو یک پسر نابینا هستی. تو فکر می‌کنی آواز خواندن تو به او کمکی می‌کند؟"

اما، ساکیما تسلیم نشد. خواهر کوچکش هم او را حمایت کرد. او گفت،
“وقتی که من گرسنه استم، ترانه‌های ساکیما من را آرام می‌کند. آن‌ها
مرد ثروتمند را هم آرام می‌کنند.”

روز بعد، ساکیما از خواهر کوچکش خواست که او را به سمت خانه‌ی
مرد ثروتمند هدایت کند.

او زیر یک پنجره‌ی بزرگ ایستاد و شروع به خواندن آواز مورد
علاقه‌اش کرد. به تدریج، سر مرد ثروتمند از آن پنجره‌ی بزرگ نمایان
شد.

کارکنان کاری را که داشتند انجام می دادند، متوقف کردند. آن ها به صدای زیبای ساکیما گوش دادند؛ ولی مردی گفت، "هیچکس نتوانسته ارباب را تسلی دهد. آیا این پسر نابینا تصور می کند که می تواند ارباب را تسلی دهد؟"

ساکيما آواز خواندنش را تمام کرد و رویش را برگرداند که برود. ولی
مرد ثروتمند با سرعت به طرفش آمد و گفت، "لطفا دوباره آواز
بخوان."

در همان لحظه، دو مرد در حالیکه یک نفر را روی تخت روان می‌آوردند، آمدند. آن‌ها پسر مرد ثروتمند را در حالی که لت خورده بود و کنار جاده افتاده بود، پیدا کرده بودند.

مرد ثروتمند از دیدن دوباره‌ی فرزندش بسیار خوشحال بود. او به ساکیما به خاطر تسلی دادنش پاداش داد. او پسرش و ساکیما را به شفاخانه برد. پس ساکیما دوباره توانست بینایی اش را به دست آورد.



Sagor för barn på svenska

berattelser.se

آواز ساکیما

Skriven av: Ursula Nafula

Illustrerad av: Peris Wachuka

Översatt av: Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e Danesh Library)

Denna saga kommer från African Storybook (africanstorybook.org) och vidarebefordras av Sagor för barn på svenska (<https://berattelser.se/>), som erbjuder sagor på många språk som talas i Sverige.

Detta verk är licensierat under en Creative Commons
[Erkännande 4.0 Internasjonal Lisens](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).